

بررسی نهاد انتقال حقوق دینی در ایران، انگلیس و اسناد بین‌المللی

سید عزت‌الله عراقی*

استاد گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

حسین جلالی

دانشجوی دکتری تخصصی حقوق خصوصی، گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

محمدرضا پیرهادی

استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۱۰ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۳/۲۹)

چکیده

تحقق نهاد انتقال حقوق دینی برخلاف نهاد انتقال قرارداد نیازمند کسب رضایت متعهد نبوده و حقوق متعلق به اشخاص خواه به صورت ارادی، خواه به صورت غیرارادی قابل انتقال به دیگری است، مگر آنکه خلاف آن بنا بر دلیل قطعی مانند توافق بر منع انتقال یا شخصی بودن آن مسلم گردد. در اسناد بین‌المللی مورد مطالعه (اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی، اصول حقوق قراردادهای اروپا و طرح چارچوب مشترک مرجع) صرفاً انتقال ارادی حقوق شناسایی شده و برخلاف حقوق ایران و انگلیس، انتقال غیرارادی آن تحلیل و بررسی نشده است. همچنین با توجه به تمایز انتقال کلی حقوق از انتقال جزئی آن باید بر این باور بود که در حقوق پولی برخلاف حقوق غیرپولی اصل بر انتقال جزئی آن است و شخص می‌تواند بی‌آنکه کل حقوق خویش را واگذار کند، صرفاً بخشی از آن را به دیگری منتقل کند، حال آنکه در حقوق غیرپولی، اصل بر عدم انتقال جزئی است، مگر آنکه آن حق قابل تجزیه بوده و واگذاری آن سبب افزایش هزینه غیرمتعارف متعهد نگردد.

واژگان کلیدی

انتقال‌دهنده، انتقال‌گیرنده، واگذاری جزئی، واگذاری کلی.

۱. مقدمه

انتقال «کل قرارداد» و، واگذاری «اجزای قرارداد» از مباحثی‌اند که در جامعه و عرف معاملات جاری‌گاه ویژه‌ای دارند و به‌واسطه اقبال متعاملان در استفاده از این نهادها، مقتضی عنایت خاص است. بررسی انتقال حقوق دینی و ماهیت و انواع آن در حقوق داخلی و اسناد بین‌المللی بیانگر ابهامات و مسائلی است که ایضاً آن در گرو مطالعه تطبیقی خواهد بود. انتقال حقوق گاه ارادی و گاه نیز غیرارادی است. در انتقال ارادی، حقوق دینی به‌عنوان یکی از اجزای قرارداد توسط ناقل به منتقل‌الیه واگذار می‌شود، به‌طوری‌که تعهدات متعلقه کماکان بر ذمه ناقل باقی است و متوجه انتقال‌گیرنده نخواهد شد؛ این در حالی است که در نهاد انتقال قرارداد، موقعیت قراردادی شخص (ناقل) به دیگری (منتقل‌الیه) واگذار می‌شود و بدین ترتیب شخصی که در انعقاد عقد دخالتی نداشته و در عداد متعاقدین نبوده است، جانشین یکی از طرفین قرارداد پایه شده و حقوق و تعهدات قراردادی (به استثنای حقوق و تعهدات شخصی) به‌طور کامل به وی واگذار می‌شود. ملاحظه حقوق ایران و انگلیس و اسناد بین‌المللی مورد مطالعه (اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی، اصول حقوق قراردادهای اروپا و طرح چارچوب مشترک مرجع) مبین آن است که انتقال حقوق از سابقه دیرینه و پیشینه مستحکمی برخوردار بوده و در جوامع امروزی با توجه به تنوع و تکثر معاملات همواره با اقبال عمومی مواجه بوده است. از این‌رو در این مقاله ابتدا پیشینه و تعریف این نهاد بررسی و سپس ماهیت آن و نیز انواع حقوق مورد انتقال و کیفیت آن در نظام‌های حقوقی مورد مطالعه بیان خواهد شد.

۲. پیشینه انتقال حقوق دینی

در این قسمت ابتدا پیشینه انتقال حقوق دینی در ایران بررسی و سپس سابقه تاریخی این نهاد در حقوق انگلیس و اسناد بین‌المللی بیان خواهد شد.

۲.۱. پیشینه انتقال حقوق دینی در ایران

بررسی و تحقیق در حقوق داخلی بیانگر آن است که از دیرباز انتقال حقوق امری مقبول و مورد پذیرش بوده، به‌گونه‌ای که هر یک از اشخاص آزادانه می‌توانند کلیه حقوق خویش را به دیگری واگذار کنند، مشروط بر آنکه حق قائم به شخص نباشد (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۴۶۶، ۴۷۸). به دیگر سخن، حقوق اصولاً قابل انتقال هستند، مگر اینکه خلاف آن بنا بر دلیل قطعی محرز شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۲۳). از این‌رو قوانین موضوعه در نصوص مختلف

از جمله قانون مدنی (ماده ۷۲۴)^۱، قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ (ماده ۳۸)^۲، قانون راجع به اجازه مبادله قرارداد فروش نفت و گاز و طرز ادامه عملیات آن مصوب سال ۱۳۳۳ (ماده ۳۹)^۳، قانون تأسیس بیمه مرکزی ایران و بیمه‌گری مصوب سال ۱۳۵۰ (ماده ۵۴)^۴، لایحه قانونی ادغام شرکت ملی ذوب آهن ایران و شرکت ملی صنایع فولاد ایران و تشکیل شرکت ملی فولاد ایران مصوب سال ۱۳۵۹ (تبصره ۱)^۵، قانون پیش‌فروش ساختمان مصوب سال ۱۳۸۹ (ماده ۱۷)^۶ و قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵/۲/۲۰ (ماده ۶)^۷ انتقال حقوق را شناسایی کرده‌اند. مقبولیت قانونی نهاد انتقال حقوق سبب شده که رویه قضایی همواره در روابط بین ناقل و منتقل‌الیه، ذوالحق را واجد جایگاه تشخیص دهد و شخص مستنکف را در مقابل وی محکوم کند.^۸ علاوه بر قانون، انتقال حقوق در عرف نیز جایگاه ویژه‌ای دارد و با عنایت به تکرر معاملات در جوامع امروزی و ضرورت اعمال قاعده تسهیل در انعقاد قراردادها، عرف معاملاتی عنایت خاصی به این امر کرده است.

افزون بر آنچه گفته شد، مسئله مورد بحث در عقاید حقوقدانان نیز از اهمیت بسزایی دارد، با این توضیح که اگرچه ایشان موضوع انتقال حق را در زمینه غیرارادی به خصوص قهری

۱. ماده ۷۲۴ قانون مدنی: «حواله عقدی است که بموجب آن طلب شخصی از ذمه مدیون به ذمه شخص ثالثی منتقل می‌گردد...».
۲. ماده ۳۸ قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳: «کسی که طلب خود را به غیر مدیون انتقال داده و بعد از انتقال آن را از مدیون سابق خود دریافت کرده و یا به دیگری انتقال دهد کلاهبردار محسوب می‌شود.»
۳. ماده ۳۹ قانون راجع به اجازه مبادله قرارداد فروش نفت و گاز: «هر عضو کنسرسیوم حق خواهد داشت که در هر وقت در مدت این قرارداد تمام یا یک قسمت حقوق و منافعی را که بای نحو کان به موجب این قرارداد داشته باشد به شخص دیگری بفروشد یا واگذار یا منتقل کند...».
۴. ماده ۵۴ قانون تأسیس بیمه مرکزی ایران: «مؤسسات بیمه می‌توانند با موافقت بیمه مرکزی ایران و تصویب شورای بیمه تمام یا قسمتی از پرتفوی خود را با کلیه حقوق و تعهدات ناشی از آن به یک یا چند مؤسسه بیمه مجاز دیگر واگذار کنند...».
۵. تبصره ۱ لایحه قانونی ادغام شرکت ملی ذوب آهن ایران: «کلیه سرمایه و اموال تأسیسات و دارایی و دیون و تعهدات هر دو شرکت به شرکت جدید منتقل می‌شود و شرکت جدید از تاریخ تشکیل جایگزین شرکت های سابق بوده و قراردادهایی که شرکت های مزبور با اشخاص منعقد نموده اند به قوت خود باقی بوده و به شرکت جدید منتقل می‌شود.»
۶. ماده ۱۷ قانون پیش‌فروش ساختمان: «واگذاری تمام یا بخشی از حقوق و تعهدات پیش‌خریدار نسبت به واحد پیش‌فروش شده و عرصه آن پس از اخذ رضایت همه پیش‌خریداران یا قائم مقام قانونی آنها بلامانع است.»
۷. ماده ۶ قانون بیمه اجباری: «از تاریخ انتقال مالکیت وسیله نقلیه، کلیه حقوق و تعهدات ناشی از قرارداد بیمه موضوع این قانون به انتقال گیرنده منتقل می‌شود...».
۸. به موجب رأی وحدت رویه شماره ۹ مورخه ۵۵/۳/۱۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور انتقال حقوق مورد اجاره به مستأجر جدید پس از انقضا مدت سبب می‌شود، رابطه حقوقی مستأجر سابق نسبت به قسمتی که واگذار گردیده قطع شده و بین مستأجر جدید و مالک رابطه استیجاری برقرار شود.

تحلیل کرده و فروض مختلف آن را بررسی کرده‌اند، لیکن در خصوص انتقال ارادی نیز برخی از ایشان (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ج ۳: ۳۰۰-۲۹۳) بر این باورند که هر یک از متعاقبین می‌توانند حقوق ناشی از معامله را به دیگری منتقل کنند، به گونه‌ای که در این صورت انتقال‌گیرنده قائم‌مقام ناقل شده و کلیه حقوقی را که برای وی متصور بوده از آن خود خواهد کرد (کاتبی، ۱۳۵۲: ۷۱).

۲.۲. پیشینه انتقال حقوق دینی در انگلیس

در حقوق انگلیس باور اولیه در دادگاه‌های کامن‌لا بر آن بوده است که حقوق ناشی از قرارداد قابلیت انتقال ارادی به شخص ثالث را ندارد و اشخاص نمی‌توانند حقوق قراردادی خویش را به دیگری منتقل کنند (Pollock & Maitland, 1959: 226). طرفداران این عقیده در راستای استدلال خویش به دو دلیل متمسک می‌شدند، دلیل اول آنکه حقوق قائم به شخص است و بنابراین دارنده حق نمی‌تواند حقوق خویش را به دیگری منتقل کند؛ دلیل دوم آنکه حقوق قراردادی جزء اموال ملموس نیست و طبعاً قابلیت واگذاری به ثالث را ندارد. این دیدگاه در محاکم انصاف مردود شناخته شد، چراکه این دادگاه‌ها بر این باور و عقیده بودند که برخلاف محاکم کامن‌لا، حقوق ناشی از قرارداد قابل انتقال به ثالث بوده و منتقل‌الیه به‌عنوان شخصی که حقوق قراردادی را تحصیل کرده است، باید از حمایت کافی بهره‌مند شود (Treitel, 1989:56). از این رو و با این اوصاف حقوق ناشی از قرارداد براساس معیارهای انصاف قابل انتقال، لیکن براساس موازین کامن‌لا غیرقابل انتقال بود. از سویی مذاقه در پیشینه کامن‌لا استثنای جالبی را نمایان می‌نمود و آن هم در مبحث انتقال حقوق به پادشاه بود، چراکه براساس قاعده مورد پذیرش در کامن‌لا، پادشاه می‌توانست در خصوص حقوق انتقالی به خویش، علیه اشخاص اصالتاً و به نام خود اقامه دعوا کند. البته برخی نظریه‌پردازان کامن‌لا به سبب فاصله گرفتن از دیدگاه افراطی عدم انتقال حقوق ناشی از قرارداد و نزدیکی به رویه محاکم انصاف، به نظریه نمایندگی متوسل شدند و با تشبیه منتقل‌الیه به‌عنوان نماینده ناقل، انتقال‌گیرنده را مأذون در طرح دعوی مطالبه حقوق ناشی از قرارداد دانسته و می‌پنداشتند که وی پس از وصول حق می‌تواند در آن هر گونه تصرفی بنماید. ایرادات موجود بر این نظریه از جمله بی‌اعتباری رابطه نمایندگی یا وکالت به سبب فوت و مرگ احد از ایشان سبب شد آن راه‌حل مؤثر در مقام تلقی نشده و ضرورت ایجاد یک رویه واحد و حافظ منافع اشخاص بیشتر احساس شود. از این رو به واسطه این ضرورت، در سال ۱۸۷۳ قانونی تحت عنوان قانون قضاوت تصویب شد که براساس آن اشخاص آزادانه می‌توانستند حقوق قراردادی خویش را به ثالث منتقل کنند. آشتی عقاید بین محاکم کامن‌لا و انصاف در این زمینه سبب شد که در قوانین بعدی از جمله قانون حقوق اموال (law of property act, 1925) مهر تأیید دیگری بر اصل قابلیت انتقال حقوق در

انگلیس زده شود و به موجب آن منتقل‌الیه به‌عنوان ذی‌نفع حقیقی قادر به اقامه دعوا به نام خویش باشد (Pollock & Maitland, 1959: 225).

۲.۳. پیشینه انتقال حقوق دینی در اسناد بین‌المللی

بررسی سوابق تاریخی انتقال حقوق در اسناد بین‌المللی مورد مطالعه حاکی از آن است که در اولین نسخه اصول حقوق قراردادهای تجاری بین‌المللی که در سال ۱۹۹۴ انتشار یافت، بحث انتقال حقوق مغفول مانده و ماده‌ای به آن اختصاص داده نشده بود. لیکن به‌منظور انطباق آن اصول با نیازهای روز جوامع و به‌سبب پویایی آن، در اصلاح بعدی موضوع «واگذاری حقوق» مورد توجه تدوین‌کنندگان آن سند قرار گرفت و در نسخه‌ای که در سال ۲۰۰۴ منتشر شد، قسمت اول فصل نهم آن سند به «انتقال حقوق» اختصاص یافت و مواد ۱-۹ تا ۱۵-۹ به تبیین مقررات ناظر به آن بحث پرداخت.

اصول حقوق قراردادهای اروپا که به‌عنوان مجموعه‌ای کامل در سال ۲۰۰۳ منتشر شد، فصل یازدهم خود را به انتقال حقوق اختصاص داده و به موجب گفتارهای اول، دوم و سوم طی مواد ۱۱-۱۰۱ تا ۱۱-۴۰۱ مقررات ناظر بر انتقال حقوق و روابط فی‌مابین ناقل و منتقل‌الیه را تبیین کرده است.

در طرح چارچوب مشترک مرجع نیز که در سال ۲۰۰۷ تدوین و انتشار یافته، بخش اول فصل پنجم به موضوع «انتقال حقوق» اختصاص یافته و از ماده ۱۰۱: ۵ به بعد قواعد مربوطه در این خصوص تشریح و بیان شده است.

۳. معنای لغوی و اصلاحی انتقال حقوق دینی

معانی مذکور ابتدا از منظر حقوق داخلی و سپس از دیدگاه حقوق انگلیس و اسناد بین‌المللی تبیین خواهد شد.

۳.۱. معنای لغوی و اصلاحی انتقال حقوق دینی در ایران

انتقال حقوق متشکل از دو واژه «انتقال» و «حقوق» است. در تعریفی که از معنای لغوی انتقال به‌عمل آمده، آن واژه به جابه‌جا شدن، نقل کردن، واگذاری چیزی از مال خود به دیگری تعبیر شده است. از سویی حقوق نیز جمع حق بوده و در فرهنگ لغت به معنای - راستی‌ها، درستی‌ها - وظایف، تکالیف - دستمزد - قواعد و رسوم لازم‌الاجرای که به‌منظور استقرار نظم در جوامع انسانی وضع یا شناخته شده است - مجموعه حقوق فرد در پیوند با اجتماع - حقوقی که کارمند یا کارگر در دوران بازنشستگی می‌گیرد - مجموعه حقوق و اختیاراتی که

به یک شخص به‌عنوان انسان و بدون در نظر گرفتن نژاد، ملیت، تابعیت یا جنس او داده می‌شود - شاخه‌ای از علم حقوق که از قانون‌های حاکم بر روابط کشورها گفت‌وگو می‌کند، آمده است (معین، ۱۳۷۸: ۲۶۵؛ عمید، ۱۳۶۹: ۲۳۹).

در ادبیات حقوقی واژه «حقوق» به معانی متعدد و گوناگونی به‌کار می‌رود؛ در تعبیری، حقوق مجموعه قواعدی است که بر اشخاص از این جهت که در اجتماع هستند، حکومت می‌کند، به‌گونه‌ای که ایشان به‌واسطه زندگی مدنی و اجتماعی تحت حاکمیت آن قواعد قرار دارند. بدیهی است در این معنا واژه «حقوق»، همواره با ترکیب جمع استعمال می‌شود و در واقع به‌کار بردن آن واژه همواره برای معرفی قوانین و نظام‌هاست، مانند حقوق ایران، حقوق مدنی، حقوق بین‌المللی. معنای دوم «حقوق» دستمزد کارکنان و حقوق دیوانی است که مقصود از آن، حقوق و دستمزد ماهیانه کارکنان و کارمندان و جوهی است که دولت بابت ثبت اسناد رسمی از متعاملان اخذ می‌کند. این معنا بیشتر در امور مالیاتی و حقوق اداری استفاده می‌شود. معنای سوم واژه «حقوق» علم حقوق و دانشی است که به تحلیل قواعد حقوقی و سیر تحول آن می‌پردازد و با بررسی قواعد و قوانین و مشخص کردن ضعف‌ها و قوت‌های آن، نقش بسزایی در پویایی مقررات دارد و در حقیقت راهنمای مقنن در تقنین قواعد پویا و متناسب با رشد تحولات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی محسوب می‌شود. معنای چهارم آن واژه، امتیاز متعلق به اشخاص و توانایی ایشان در برابر دیگران است، به‌گونه‌ای که در این معنی، برای تنظیم روابط بین آحاد مردم و حفظ نظم در اجتماع، حقوق برای هر شخص امتیازی را در مقابل دیگران شناسایی می‌شود و توان خاصی به آن شخص می‌بخشد. این امتیاز و توان را حق می‌نامند که جمع آن «حقوق» است (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۱۳ و ۱۴). با این اوصاف معنی اخیر واژه حقوق موردنظر است و به‌عنوان موضوع مقاله بررسی می‌شود.

بررسی منابع فقهی بیانگر آن است که واژگان «حق» و «حقوق» از اصطلاحات رایج در حقوق اسلامی بوده که در معنای عام و خاص مورد استقبال قرار گرفته است. واژه حق در مفهوم مصدری به معنای «ثبوت» و در مفهوم وصفی به معنای «ثابت» است (نائینی، ۱۴۱۸ق: ۱۰۵؛ طباطبائی یزدی، ۱۳۷۸: ۹؛ خویی، ۱۴۲۰ق: ۴۸). در اصطلاح فقها، واژه حق در دو معنای عام و خاص به‌کار می‌رود. در معنای عام، واژه حق به هر چیزی که توسط شارع و قانونگذار اسلامی وضع و جعل می‌شود اطلاق می‌گردد، از این‌رو حق شامل حکم، ملکیت عین و منفعت بوده و بدین ترتیب آن واژه از معنای لغوی خود فاصله‌ای نگرفته است، زیرا می‌توان گفت حق پدر بر فرزند که از احکام است، عبارت است از ثبوت آن، و ملکیت عین و منفعت و حقوقی مانند حق خیار و حق شفعه از امور ثابت‌ه‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۸ق: ۲۰). در معنای خاص، اصطلاح حق در مقابل حکم قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، به‌کار بردن واژه حق در عبارات فقها نوعاً ناظر

به همین معناست، البته فقهای امامیه در بیان معنای حق، توصیفات متفاوتی ارائه فرمودند. از دیدگاه برخی فقها، «حق» نوعی سلطنت است که در برخی منابع (طباطبائی یزدی، ۱۳۷۸: ۵۵) به «سلطنت بر فعل خاص» و در منابع دیگر به «سلطنت و توانایی نسبت به اشیاء و اشخاص» تعبیر شده است (نائینی، ۱۴۱۸ق: ۱۰۶). از یک دیدگاه، حق مرتبه ضعیفی از «ملک» و بلکه نوعی از آن تلقی می‌شود (طباطبائی یزدی، ۱۳۷۸: ۵۷ و ۵۵).

از دیدگاه دیگر و به عقیده برخی فقها، حق دارای ماهیت اعتباری عقلایی یا شرعی است که اعتبار آن غیر از اعتبار ملکیت است. حق «اعتبار خاصی» است که سلطنت بر امور از احکام آن است و در تعبیری مشابه، حق «اعتبار خاصی» است که اثر آن سلطنت ضعیف بر شیء است و مرتبه‌ای ضعیف‌تر از ملک دارد (نائینی، ۱۴۱۸ق: ۱۰۵؛ آخوند خراسانی، ۱۳۶۷: ۴). در نتیجه می‌توان گفت از نظر فقهای امامیه حق ماهیت اعتباری دارد، اما از دیدگاه اخیر، اعتبار حق عین اعتبار سلطنت یا عین اعتبار ملکیت نیست، بلکه اعتباری مستقل و مقابل سلطنت و ملکیت است. حق رابطه اعتباری خاصی است که بین دارنده حق و کسی که حق علیه اوست، اعتبار می‌شود و سلطنت از آثار آن است. بدین ترتیب، با در نظر گرفتن عقاید فقها می‌توان گفت که حق از اعتبارات شرعی و عقلایی است که براساس آن امتیاز یا توانایی خاصی برای شخص یا اشخاص در نظر گرفته می‌شود و به مقتضای این توانایی، دارنده حق می‌تواند تصرف دلخواه خود را انجام دهد یا از امتیاز بهره‌مند شود و یا فعلی را از شخصی درخواست کند (محقق داماد و همکاران، ۱۳۹۰: ۶۳).

۳.۲. معنای لغوی و اصطلاحی انتقال حقوق دینی در انگلیس و اسناد بین‌المللی

در حقوق مقایسه معادل انگلیسی واژه «انتقال» لغات Assign, Assignment, Transfer, Conveyance, مال، ملکیت، حقوق و تعهدات را در برمی‌گیرند (James, 1971: 203-204). همچنین در آن نظام‌های حقوقی واژه «حق» معادل «Right» است و با این اصطلاح به کار می‌رود (Black, 1983: 631). گفتنی است برخی حقوقدانان خارجی استعمال واژه «Assignment» را هنگامی تجویز کرده‌اند که موضوع انتقال، قرارداد باشد (Dobson, 1997: 207) و برخی دیگر نیز به کار بردن واژه «Transfer» را در مواردی جایز شمرده‌اند که موضوع انتقال «حقوق» یا «تعهدات» باشد (Davies, 1977: 170).

فارغ از تشتت عقاید و نظرها در خصوص نحوه استعمال واژه‌ها در زمینه انتقال حقوق، محرز و مسلم است که چه در حقوق داخلی و چه در حقوق مقایسه و اسناد بین‌المللی انتقال حقوق از یک سو و انتقال تعهدات از سوی دیگر با انتقال کل قرارداد متفاوت بوده و اساساً مجزا از یکدیگرند. به دیگر سخن، در انتقال حقوق به شخص ثالث آنچه واقع می‌شود، صرفاً واگذاری امتیازات متصوره و متعلق به ناقل است و نه جایگاه قراردادی و تعهدات وی. نگرش

در اسناد بین‌المللی مبین آن است که در این موضع، منتقل‌الیه صاحب حق است و بی‌آنکه هیچ‌گونه تعهدی در مقابل طرف معامله داشته باشد، صرفاً از امتیازات اعطایی بهره‌مند خواهد بود.

در اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی، نهاد انتقال حقوق ناشی از قرارداد در قسمت اول فصل نهم پیش‌بینی شده است. ماده ۱-۱-۹ در تعریف «واگذاری حقوق» مقرر می‌دارد که «واگذاری یک حق به معنای انتقال توافقی یک حق از سوی یک شخص (واگذارنده) به شخص دیگر (طرف واگذاری) است که شامل موردی نیز می‌شود که حق واگذارنده به دریافت مبلغی از یک شخص ثالث یا اجرای نوع دیگری از تعهد توسط شخص ثالث (متعهد) به‌عنوان وثیقه از سوی واگذارنده به‌طرف واگذاری انتقال می‌یابد».

دقت در ماده اخیر و دیگر مواد مربوط در این فصل بیانگر آن است که انتقال حقوق به شرحی که بیان شد، تنها در انتقال ارادی میسر و متصور بوده و در انتقال غیرارادی حقوق که اجرای آن تابع قواعد ویژه‌ای است امکان‌پذیر نیست (اخلاقی و امام، ۱۳۹۳: ۳۹۰ و ۳۸۹).

اصول حقوق قراردادهای اروپا فصل یازدهم خود را به‌عنوان «انتقال حقوق» اختصاص داده و بی‌آنکه تعریفی از انتقال حقوق ارائه کند (Lando, Cliv, Prum & Zimmermann, 2003:99)، صرفاً به بیان مصادیق آن و نیز موارد استثنای آن از بحث واگذاری حقوق پرداخته است (Busch, 2006:95-96). در گفتار اول ماده ۱۰۱-۱۱ چنین مقرر می‌دارد: «قلمرو فصل ۱) این فصل شامل انتقال حق اجراء (طلب) به‌وسیله توافق براساس یک قرارداد موجود یا آتی می‌باشد. ۲) جز در مواردی که به‌نحو دیگری بیان شده یا این سند به‌نحو دیگری مقرر داشته، این فصل شامل انتقال سایر حقوق قابل انتقال به‌وسیله توافق نیز می‌باشد...».

آن‌گونه‌که از ماده مذکور و نیز ماده ۱۰۲-۱۱ استنباط می‌شود، از منظر این سند، حقوق قراردادی اصولاً قابل انتقال است و طرف قرارداد می‌تواند حقوق ناشی از قرارداد را به ثالث منتقل کند. نکته قابل تأمل در این بحث که بیانگر برخی وجوه افتراق اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی و اصول حقوق قراردادهای اروپاست، آن است که در اصول حقوق اروپا ضمن آنکه تعریفی از انتقال حقوق به‌عمل نیامده، اساساً استثنای مقرر در بند «ب» ماده ۱-۲-۹ اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی (انتقال حقوق در جریان انتقال یک کسب‌وکار تجاری) در آن سند پیش‌بینی و بیان نشده است.

در طرح چارچوب مشترک مرجع نیز بخش اول فصل پنجم به «انتقال حقوق» اختصاص داده شده، به‌گونه‌ای که بند ۱ ماده ۱۰۲-۵ در تعریف انتقال حقوق بیان داشته «انتقال حقوق، واگذاری حقوق از شخصی (ناقل) به شخص دیگر (منتقل‌الیه) است». همچنین ماده ۱۰۱: ۵ به بیان موارد شمول و استثنای آن پرداخته و مقرر داشته است:

۱. این بخش در رابطه با انتقال حقوق ناشی از اجراء به‌وسیله قرارداد یا هر عمل حقوقی دیگر اعمال می‌شود.

۲. این بخش نسبت به انتقال قرارداد به‌وسیله اسناد تجاری یا وثایق سرمایه‌گذاری که تحقق آن مستلزم ثبت آن توسط صادرکننده بوده یا حق آن برای وی محفوظ مانده باشد یا اینکه اگر ملزومات یا محدودیت‌ها برای انتقال وجود داشته باشد؛ نمی‌گردد.

حسب سیاق عبارات به‌کاررفته در ماده ۱۰۱-۵ مراد از انتقال حقوق، انتقال ارادی آن است، به‌طوری‌که انتقال غیرارادی حقوق از آن مقررات خروج موضوعی داشته و مورد بحث قرار نگرفته است؛ به‌عبارت دیگر، آنچه مورد اشاره واقع شده انتقال حقوق مالی قابل اجرا ناشی از عقود و ایقاعات بوده و شامل حقوق ناشی از وقایع حقوقی نیست (Von Bar & Clive, 2009: 928).

۴. مفهوم و ماهیت انتقال حقوق دینی

انتقال حقوق همان‌گونه‌که از نام آن برمی‌آید، به جابه‌جایی حقی از اموال و دارایی متعهدله به شخص دیگری گفته می‌شود، به‌گونه‌ای که در نتیجه آن، منتقل‌الیه در خصوص آن حق و به همان کیفیت و میزان و با تمامی ارکان و مزایای مربوط جانشین متعهدله اصلی می‌شود و می‌تواند همانند مشارالیه حقوق مزبور را با همان شرایط و اوصاف و خصوصیات از متعهد مطالبه یا هر تصرفی در آن بکند. برخی حقوقدانان بی‌آنکه اشاره‌ای به انتقال حق و مفهوم آن بکنند، به توصیف انتقال طلب پرداخته و در توصیف و تشریح مفهوم آن بیان داشته‌اند که «انتقال طلب عبارت است از انتقال حقی که، کسی از دیگری دارد به جهت از جهات به شخص ثالث» (امامی، ۱۳۷۲: ۲۴۵) یا «انتقال طلب عبارت است از نقل حق بستانکار به‌وسیله او به دیگری» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۸۹) یا «عقدی است که بستانکار طلب خود را به موجب آن عقد به دیگری انتقال می‌دهد؛ بدون اینکه بدهکار آن طلب، در این عقد دخالت داشته باشد. این انتقال ممکن است رایگان باشد یا نباشد. تأثیر این عقد نسبت به مدیون، موقوف به قبول انتقال طلب از جانب اوست» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۶۷۴). بر این اساس و همان‌گونه‌که اشاره شد، انتقال حقوق ممکن است به‌صورت ارادی و غیرارادی واقع شود. در انتقال غیرارادی که از مصادیق بارز آن انتقال قهری و به‌واسطه فوت ذوالحق است، حقوق متوفی همراه با سایر دارایی وی به ورثه منتقل می‌شود و، وراثت با رعایت قوانین و مقررات قائم‌مقام مورث خویش در استیفای حقوق انتقال‌یافته خواهند بود. در انتقال ارادی نیز که در نتیجه ترازی متعهدله با شخص ثالث و بدون دخالت متعهد واقع می‌شود، حقوق ناقل به منتقل‌الیه (شخص ثالث) واگذار شده و بدین‌ترتیب متعهد در مقابل ناقل بری‌الذمه می‌شود و در مقابل منتقل‌الیه مشغول‌الذمه خواهد بود. با این اوصاف آنچه در خصوص ماهیت انتقال حق در حقوق ایران بیان شد، در حقوق انگلیس نیز حاکم بوده و انتقال حقوق دارای ماهیتی دوگانه است (Beatson, 1988: 501).

طرح چارچوب مشترک مرجع ماده ۱۰۱-۵ و مواد بعد از آن به انتقال حقوق اختصاص داده شده، به گونه‌ای که به موجب ماده ۱۰۲:۵ آن سند «انتقال حق عبارت است از واگذاری حق از یک شخص (ناقل) به شخص دیگر (منتقل‌الیه)». همچنین در فصل پنجم آن طرح، مفهوم و ماهیت حق قابل انتقال تبیین شده است، با این توصیف که از آن منظر حقوق قابل اجرایی می‌تواند موضوع انتقال واقع شود که ناشی از اعمال حقوقی بوده و در نتیجه عقود یا ایقاعات حاصل شود. به عبارت دیگر، انتقال حقوق ناشی از وقایع حقوقی مانند فوت از مقررات آن فصل خروج موضوعی دارد. در ادامه مباحث مربوط در آن سند، انتقال‌پذیری حقوق به‌عنوان اصلی انکارناپذیر مورد شناسایی و پذیرش قرار گرفته و استثنائات وارد بر آن اصل نیز لحاظ شده است. از این رو بند ۱ ماده ۱۰۵:۵ آن سند مقرر کرده که «تمام حقوق ناشی از اجرا را می‌توان انتقال داد جز در مواردی که طبق قانون معین شده باشد»، البته موانع و محدودیت‌های انتقال از منظر آن سند گاه ناشی از ماهیت حق است و گاه نیز به سبب ضرورت‌های قانون ملی خواهد بود. برای مثال در حقوق انگلیس اگر یک شخص حقیقی، پیشنهاد انتقال تمام درآمد آتی خویش را به شخص دیگری به‌عنوان ضمانت بازپرداخت یک وام بدهد و بر این مبنا حقوق خود را به وی منتقل کند، چنین انتقالی به‌علت مخالفت با نظم عمومی ممنوع بوده و فاقد اثر خواهد بود (Treitel, 2003:605). مع‌الوصف مطابق بند ۲ ماده اخیرالذکر حقوق تبعی به‌تنهایی قابل انتقال نبوده و به‌طور مجزا قابل واگذاری به ثالث نیست، به دیگر سخن ماهیت این حق تبعی به‌گونه‌ای است که انتقال علی‌حده را ایجاب نمی‌کند. در نتیجه می‌توان گفت اگر انتقال حق دینی به‌صورت ارادی صورت پذیرد، یقیناً دارای ماهیت عقدی بوده و به سبب داشتن جوهر تراضی و رضایت طرفین، واجد وصف قراردادی است، لیکن اگر انتقال به‌صورت غیرارادی و از نوع قهری واقع گردد و برای مثال حقی قهراً به دیگری منتقل شود، در این حالت چنین انتقالی ماهیتی غیر قراردادی داشته و متفاوت از انتقال ارادی است.

۵. انواع حقوق مورد انتقال

نوع حقوق انتقال‌یافته یکسان نیست و از دیدگاه‌های مختلف و به اعتبارات گوناگون به اقسام متعددی تقسیم می‌شود.

۵.۱. انتقال حقوق عینی و دینی

گاه حقوق انتقال‌یافته موجد حق عینی بوده و گاه سبب‌ساز استقرار حق دینی است. مصداق ظهور آن حقوق، عقد اجاره است که به موجب آن مستأجر از یک سو دارای حق عینی نسبت به عین مستأجره بوده و از سوی دیگر نیز به سبب تصور حق الزام مالک به انجام تعمیرات اساسی، دارای حق دینی است. بنابراین در انتقال اجاره، حقوق عینی و دینی به‌صورت توأمان

به واگذارشونده منتقل خواهد شد. شایان ذکر است که این حقوق گاه معلق است و گاه نیز منجز، به این معنا که اگرچه اغلب قراردادها برای طرف عقد، موجد حق منجز بوده که بدون وابستگی به تحقق امری در عالم خارج قابل مطالبه و انتقال است، لیکن در مواردی ممکن است حقوق ناشی از قرارداد، منوط به تحقق امری در عالم خارج باشد؛ شاهد مثال در این بحث عقد بیمه است، بدین توضیح که به موجب قرارداد بیمه حوادث، امکان مطالبه حقوق ناشی از عقد بیمه توسط بیمه‌گذار منوط به وقوع حادثه موردنظر (مثلاً سرقت یا آتش‌سوزی) است. بدیهی است حق مطالبه تا زمان حصول معلق‌علیه قابل تصور نخواهد بود (مشایخی، ۱۳۴۹: ۱۶۴). با عنایت به مندرجات قانون بیمه مصوب سال ۱۳۱۶ به‌خصوص ماده ۱۷ آن قانون و نیز توجه به ماده ۶ قانون بیمه اجباری خسارات واردشده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵/۲/۲۰ و تبصره ذیل آن ماده باید گفت که در حقوق ایران علاوه بر حقوق منجز، انتقال حقوق معلق با مانعی مواجه نیست و در صحت انتقال آن نمی‌توان تردید کرد.

تحقیق در حقوق انگلیس بیانگر آن است که انتقال حقوق قراردادی از نوع عینی و دینی بدان گونه که در حقوق ایران بحث شده، مقایسه نشده است، لیکن به انتقال حقوق دینی تحت عنوان «Assignment Of Chose In Action» توجه و اشاره شده است (Beatson, 1988: 448). در اسناد بین‌المللی چنین تقسیم‌بندی‌ای از حق ملاحظه نمی‌شود، لیکن در اصول حقوق قراردادهای اروپا به موجب ماده ۱۰۲-۱۱ با عبارت‌پردازی کلی مقرر شده که طرف قرارداد می‌تواند حق موضوع قرارداد را انتقال دهد (شعاریان، ۱۳۹۳: ۵۶۷). همچنین در اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی به موجب مواد ۱-۹-۱ به بعد، انتقال حقوق در قالب قرارداد یا سایر اعمال حقوقی و حتی از طریق ضمانت نیز شناسایی شده است.

۵.۲. انتقال حقوق موجود و آتی

دیگر تقسیم‌بندی به‌عمل‌آمده در خصوص حقوق ناشی از قراردادها، تقسیم آن به حق موجود و آتی است. این شیوه از تقسیم‌بندی حقوق که برگرفته از نظام‌های حقوقی انگلیس و آمریکاست، مبتنی بر قاعده «Nemo Dat Quod Non Habet» در کامن‌لاست که به موجب آن هیچ شخصی قادر به واگذاری مالی که هنوز مالک آن نیست، نمی‌باشد. مقصود از حق آتی یا مستقبل، حقی است که احتمال دارد در آینده موجود شود و به فعلیت برسد، ازاین‌رو در صورت تحقق، اثر کاشفیت نداشته و ناقل خواهد بود (سنهوری، ۱۹۸۶: ۴۵۲). به همین ترتیب می‌توان گفت، حق موجود حقی مکتسب و ایجادشده است که ممکن است حال باشد یا مؤجل. در حقوق ایران انتقال حق موجود امری مورد پذیرش است و در صحت انتقال آن تردیدی وجود ندارد، لیکن مسئله بر سر حقوق آتی یا مستقبل است، به‌گونه‌ای که اگر

قراردادی متضمن حق احتمالی و آتی باشد، آیا می‌توان با توجه به فقدان نص صریح در قانون مدنی آن را قابل انتقال تلقی کرد؟ منشأ تردید در انتقال حق آتی، احتمالی و در نتیجه غرری بودن آن است که سبب شده برخی فقها چنین انتقالی را فاقد وجاهت تلقی کنند. لیکن برخی فقها (شهید ثانی، ۱۰۴۱۰: ۳۹۴) معتقدند که طرف قرارداد می‌تواند آنچه را که به موجب عقد استحقاق آن را پیدا کرده است، به دیگری منتقل کند؛ برای مثال عامل زرع در عقد مزارعه می‌تواند حق احتمالی خود را به ثالث انتقال دهد و در نهایت نتیجه گرفته‌اند که برای صحت انتقال حقوق آتی و احتمالی کافی است که سبب آن مستقر شده باشد. در قانون مدنی ایران مواد ۸۴۲ و ۶۹۱ رابطه نزدیکی با موضوع بحث داشته و برخی حقوقدانان با تمسک به آن مواد و با کمک گرفتن از قیاس درصدد ایجاد جایگاه قانونی برای انتقال حقوق آتی و مستقبل‌اند. از این رو می‌توان گفت که اگر قرارداد متضمن حق احتمالی باشد، آن حق قابل انتقال به دیگری است و می‌توان آن را به ثالث منتقل و واگذار کرد. روشن است که بدین کیفیت انتقال چنین حقی فاقد اشکال بوده و کاملاً موجه است.

در حقوق انگلیس، انتقال حقوق موجود به شخص ثالث امری پذیرفته شده است و تردیدی در صحت آن وجود ندارد (Treitel, 2003: 600). لیکن در مورد حقوق آتی، وضع بدان گونه نیست، چراکه در آن نظام حقوقی، عقیده بر این است از آنجا که حقوق آتی وجود واقعی نداشته و فاقد این وصف است، تبعاً قابل انتقال و واگذاری به شخص ثالث نیست (Treitel, 2003: 601). به دیگر سخن و به تعبیر برخی حقوقدانان انگلیسی (Cheshire & Fiffot & Furmstone, 1972: 499) انتقال حقوق آتی صرفاً به‌عنوان موافقت با انتقال تلقی شده و در واقع خود به‌عنوان انتقال حق محسوب نخواهد شد. با وجود این اگر این حق با عوض مناسبی حمایت شود و همراه آن باشد، وجه قابل پرداخت در آتیه بر مبنای حادثه احتمالی تحت یک قرارداد منعقد، الزاماً حقوق آتی نبوده و قابل واگذاری تلقی می‌شود، لیکن تا هنگامی که آن حادثه واقع نشود، انتقال حق محقق نخواهد شد.

از دیدگاه اصول حقوق قراردادهای اروپا، حقوق ناشی از قرارداد قابل انتقال به دیگری بوده و اصل بر این است که متعاقدين می‌توانند حقوق قراردادی خود را به شخص ثالث منتقل کنند. ماده ۱۰۲-۱۱ آن اصول مقرر می‌دارد که «حقوق قراردادی اصولاً قابل انتقال هستند:

۱. نظر به مواد ۳۰۱-۱۱ و ۳۰۲-۱۱ طرف قرارداد می‌تواند حق موضوع قرارداد را انتقال دهد.

۲. حق آتی که براساس قرارداد موجود یا آتی به‌وجود می‌آید می‌تواند منتقل شود مشروط به اینکه در زمانی که به‌وجود می‌آید یا در زمان دیگری که طرفین توافق می‌نمایند، بتوان حق مزبور را به‌عنوان موضوع انتقال تلقی نمود».

در اصول حقوق قراردادهای اروپا به‌عنوان یک قاعده کلی، شخص می‌تواند حقوق قراردادی خویش اعم از موجود و آتی را به دیگری منتقل و به وی واگذار کند. از سویی مواد ۱۱-۳۰۱ و ۱۱-۳۰۲ که ناظر بر ممنوعیت‌های قراردادی در انتقال حقوق و نیز دیگر انتقالات غیرمعتبر بوده و در مقام تبیین چنین انتقالاتی است، مقرر داشته‌اند حتی در صورتی که ممنوعیت قراردادی در خصوص انتقال وجود داشته باشد، با وجود این انتقال می‌تواند صحیح و معتبر محسوب شود.

در اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی علاوه بر حقوق موجود، انتقال حقوق آتی به سبب ارزش تجاری و اقتصادی این حقوق و اقبال عموم تجار در عرصه بین‌المللی به این دسته از حقوق به موجب ماده ۵-۱-۹ شناسایی و پذیرفته شده است. ماده مرقوم مقرر می‌دارد که: «چنین تلقی می‌شود که در زمان توافق، حقوق مؤجل انتقال یافته است با این شرط که به‌هنگام تحقق آن حقوق در آتیه، بتوان حقوق مزبور را به‌عنوان حقوقی که واگذاری در ارتباط با آنها صورت پذیرفته است مشخص کرد». بدیهی است مطابق مفهوم و منطوق آن ماده، از دیدگاه اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی، حقوق آتی از زمان توافق به واگذاری، منتقل شده محسوب می‌شود و پس از آن تاریخ برای منتقل‌الیه منشأ اثر خواهد بود.

دقت نظر در ماده ۵:۱۰۶ طرح چارچوب مشترک مرجع بیانگر آن است که حق آتی ناشی از قرارداد را می‌توان به دیگری واگذار کرد، لیکن واگذاری آن حق منوط به موجودیت آن حقوق خواهد بود. بررسی پیشینه ماده مذکور و تلاقی دیدگاه‌هایی که منتج به عبارت‌پردازی ماده مذکور شده، بیانگر آن است که دیدگاه سنتی بر این باور است که در زمینه انتقال حقوق آتی مشکلات عدیده‌ای وجود دارد و نگرانی در خصوص تأثیر سوء اقتصادی بر ناقل و محرومیت وی از دارایی‌های آتی سبب می‌شود که نتوانیم قائل بر انتقال چنین حقوقی باشیم. طرفداران دیدگاه سنتی علاوه بر این مسئله، به دو استدلال دیگر نیز متمسک می‌شدند؛ اول آنکه حقوق آتی را در زمان انتقال نمی‌توان تعیین کرد؛ دوم آنکه در برخی موارد به‌واسطه قواعد حقوقی تا هنگامی که واگذاری به اطلاع متعهد نرسیده، انتقال حقوق محقق نخواهد شد (Von Bar & Clive & Schulte, 2004: 1034)، البته به‌نظر می‌رسد که استدلال اخیر متکی بر دلایل عقلی و قانونی نبوده و مردود و مخدوش است، چراکه این نگرش با اصل انتقال‌پذیری حقوق و عدم لزوم اخذ رضایت متعهد در انتقال حق در تعارض بوده و مغایر است. مع‌الوصف این دیدگاه افراطی در عدم تجویز انتقال این دسته از حقوق در گذر زمان مقبولیت خویش را از دست داده و به کیفیت حاضر، انتقال چنین حقوقی مورد پذیرش قرار گرفته است و این مفهوم دقیقاً مشابه با همان مقررهای است که در بند ۲ ماده ۱۰۲-۱۱ اصول حقوق قراردادهای اروپا پیش‌بینی شده است.

۶. انتقال جزئی و کلی حقوق دینی

از آنجا که انتقال جزئی یک حق ممکن است برای تحقق اهداف اقتصادی متعدد، مفید و مؤثر باشد و رونق تجاری را افزایش دهد، علاوه بر انتقال کلی، انتقال جزئی حق و اهمیت و جایگاه آن نیز از نگاه تدوین‌کنندگان اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی مخفی نمانده است، به‌گونه‌ای که ماده ۴-۱-۹ در این زمینه مقرر می‌دارد: «واگذاری جزئی:

۱. حق دریافت مبلغ پول را می‌توان به‌طور جزئی واگذار کرد.

۲. یک حق نسبت به اجرای نوع دیگری از تعهد را فقط در صورتی می‌توان به‌طور جزئی واگذار نمود که آن تعهد قابل‌تجزیه باشد و، واگذاری آن به‌طور قابل‌توجهی به سنگینی بار تعهد نیفزاید».

همان‌گونه‌که از مفاد ماده مرقوم برمی‌آید، تجویز واگذاری جزئی حقوق ناشی از قرارداد ممکن است برخلاف اصلی باشد که به موجب آن واگذاری حقوق نباید منتج به بدتر شدن اوضاع شخص متعهد شود. اگر حقی نسبت به یک تعهد تجزیه شود، متعهد ناگزیر خواهد بود اجرای تعهد را طی چند بخش انجام دهد؛ واضح است که این امر می‌تواند سبب تحمیل هزینه‌ای اضافی بر متعهد گردد. تحمیل این بار اضافی بر شخص متعهد که پرداخت‌های پولی را به عوض یک بار، طی چند بار انجام می‌دهد، فی‌نفسه بیش‌ازحد متعارف تلقی نمی‌شود (اخلاقی و امام، ۱۳۹۳: ۳۹۴). لیکن در خصوص واگذاری جزئی حقوق غیرپولی تحقق دو شرط لازم و ضروری است؛ اول اینکه قابلیت اعمال و اجرای حق به‌صورت جزئی متصور باشد؛ دوم آنکه انتقال موصوف سبب تحمیل هزینه‌های قابل توجه بر متعهد نگردد. روشن است که هزینه‌های اضافی که شخص متعهد در نتیجه اجبار به اجرای تعهد در چند بخش مجزا متحمل می‌شود، مطابق ماده ۸-۱-۹ باید جبران شود.

از منظر اصول حقوق قراردادهای اروپا همانند حقوق ایران و انگلیس اگر حقی قابل تجزیه باشد، می‌تواند به‌صورت جزئی به شخص ثالث منتقل شود، با این قید که ناقل حقوق برای هر گونه هزینه مازادی که متعهد به‌سبب انتقال جزئی و از این طریق متحمل شده، در مقابل وی مسئول است و باید آن را جبران کند. مذاقه در مقررات داخلی مبین آن است که این قید صراحتاً ملاحظه نمی‌شود (شعاریان و ترابی، ۱۳۹۱: ۳۸۶)، لیکن حکم منطقی مذکور را با توسل به قواعدی مانند لاضرر می‌توان اعمال و اجرا کرد. مطابق ماده ۱۰۳-۱۱ آن اصول در برخی موارد متعهد له قصد انتقال تمامی حق را نداشته و صرفاً درصدد آن است که بخش و جزئی از آن را منتقل نماید. در اینجا انتقال جزئی هنگامی میسر است که حق بر مبنای یک شرط قراردادی و ارادی صریح یا ضمنی قابل تقسیم باشد. در آن اصول حقوق به پولی و غیرپولی تقسیم شده است، به‌گونه‌ای که در حقوق پولی فرض بر آن است که آن حقوق قابل تقسیم‌اند (شعاریان و

تراپی، ۱۳۹۱: ۳۸۶). انتقال حقوق پولی به صورت جزئی نوعاً فاقد مشکل اجرایی بوده، ولیکن ممکن است سبب افزایش و تزیاید هزینه‌های متعدد شود. روشن است که در صورت تحمیل چنین هزینه‌هایی بر متعهد، وی استحقاق مطالبه آن را از ناقل خواهد داشت. شایان ذکر است که اگرچه انتقال جزئی هم در اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی و هم در اصول حقوق اروپا پذیرفته و شناسایی شده، لیکن سیاق عبارت انتهای بند ۲ ماده ۴-۱-۹ اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی مبنی بر اینکه انتقال جزئی نباید موجب افزایش زحمت متعهد شود، منحصر به آن اصول است و در اصول حقوق قراردادهای اروپا ملاحظه نمی‌شود. در خصوص امکان انتقال حقوق به صورت جزئی در طرح چارچوب مشترک مرجع باید گفت که مطابق منطق ماده ۱۰۷:۵ و همسو با دو سند بین‌المللی دیگر تقسیم حقوق به پولی و غیرپولی مورد پذیرش قرار گرفته، با این نگرش که در حقوق پولی اصل بر تجزیه‌پذیری آن است و انتقال جزئی آن صعوبتی را برای متعهد ایجاد نخواهد کرد. بدین سبب است که حقوق قابل تجزیه در بیشتر نظام‌های حقوقی اتحادیه اروپا قابل انتقال بوده و واگذاری آن به موجب قانون یا رویه قضایی شناسایی شده است. برای مثال در حقوق آلمان اگرچه هیچ مقرره صریحی در این خصوص وجود ندارد، لیکن این امر مورد تأیید رویه قضایی واقع شده است (Chitty, 1982: 19-21). در قوانین فرانسه، ایتالیا، اتریش و اسکاتلند این امر پیش‌بینی و تجویز شده است.

در حقوق غیرپولی از آنجا که اصل بر عدم تجزیه‌پذیری آن است، انتقال چنین حقی از دیدگاه تدوین‌کنندگان آن طرح منوط به یکی از این دو شرط است، بدین ترتیب که حقوق مورد انتقال یا قابل تجزیه بوده و واگذاری آن به‌طور چشمگیری سبب افزایش تعهد متعهد نشود یا اینکه متعهد رضایت خویش را در مورد این انتقال اعلام کند. البته این قاعده که «انتقال حق نباید سبب ایجاد تضرر و تکلیف و تعهد اضافه برای متعهد باشد»، سبب شده که در بند ۳ ماده ۱۰۷:۵ ذمه ناقل در تأدیة هر گونه هزینه اضافی و تحمیل شده به متعهد در این زمینه خواه موضوع انتقال حق پولی بوده، خواه غیرپولی باشد، مشغول شود و وی متعهد و مکلف به جبران آن در مقابل متعهد باشد.

نکته شایان توجه و در خور امعان نظر در این سند که تفصیل آن به این کیفیت در دو سند قبلی ملاحظه نمی‌شود، بیان شرایط انتقال جزئی و کلی حقوق است، به‌گونه‌ای که ماده ۱۰۴:۵ آن طرح چارچوب مشترک مرجع شرایطی را به‌عنوان شرایط اساسی انتقال حقوق معرفی کرده و صدق آن شرایط را بر حقوق موضوع انتقال اعم از جزئی و کلی ضروری دانسته است. از منظر و دیدگاه آن سند مشترک مرجع، شرایط اساسی برای انتقال حقوق عبارت‌اند از:

اولاً: حقوق موضوع انتقال باید موجودیت داشته باشد؛ بدین مفهوم که آن حقوق به‌هنگام واگذاری باید وجود داشته یا قابلیت موجود شدن در آتی را داشته باشد. این تعبیر در ماده

۵:۱۰۶ آن سند مورد تأکید قرار گرفته و تصریحاً بیان شده است که «یک حق آتی ناشی از اجراء را می‌توان واگذار نمود».

ثانیاً: حقوق باید قابل انتقال باشد. مقصود از این شرط آن است که اگرچه مطابق ماده ۵:۱۰۵ آن سند، قاعده کلی آن است که تمامی حقوق ناشی از اجرا و ایفای تعهدات قابل واگذاری است، لیکن برخی حقوق به سبب داشتن وصف شخصی یا به واسطه محدودیت‌های موجود در قوانین داخلی، قابلیت انتقال ندارند و به تعبیری ماهیتاً انتقال‌ناپذیرند (Von Bar & Clive & Schulte, 2004: 1042). ثالثاً: انتقال‌دهنده صلاحیت انتقال حقوق را داشته باشد (Von Bar & Clive & Schulte, 2004: 1036). بنابراین از منظر تدوین‌کنندگان آن سند، همانند حقوق داخلی داشتن اهلیت لازم برای واگذاری حق به‌عنوان یکی از ارکان اصلی انتقال محسوب و تلقی خواهد شد، به‌گونه‌ای که در صورت فقدان آن صلاحیت، واگذاری حق بی‌اعتبار خواهد بود. شایان ذکر است که مقصود از صلاحیت، اهلیت استیفا در مفهوم اعم آن است، بدین معنا که حق موضوع انتقال متعلق دیگری واقع نشده یا مشمول مواردی مانند توقیف، مصادره و امثال آن نباشد.

رابعاً: منتقل‌الیه استحقاق دارا شدن حقوق را داشته و در مقابل ناقل، براساس قرارداد یا عمل حقوقی دیگر یا حکم محکمه، شایستگی این تحصیل و تعلق حق را داشته باشد. این شرط که به موجب بند «د» ماده ۵:۱۰۴ مورد تأکید قرار گرفته، به‌منظور رفع منقصد موجود در اصول حقوق قراردادهای اروپا پیش‌بینی شده است. اثر این شرط آنجایی ظهور و بروز می‌کند که قرارداد معطی این استحقاق (برای مثال قرارداد واگذاری حق) بی‌اعتبار و باطل شده باشد. در این حالت به سبب بطلان قرارداد پایه، نهاد انتقال حق از آن متأثر می‌شود و بی‌اعتباری قرارداد اصلی به قرارداد واگذاری نیز تسری یافته و آن را ملغی می‌کنند (Von Bar & Clive & Schulte, 2004: 1037).

خامساً: عمل انتقال حقوق باید معتبر و نافذ باشد. ممکن است شخصی مطابق قرارداد یا حکم دادگاه مستحق انتقال حق در آینده باشد، لیکن این استحقاق فی‌نفسه و به‌تنهایی موجب تنفیذ واگذاری نیست. در چنین شرایطی باید عمل انتقال حق برای نفوذ واگذاری تحقق یابد. سادساً: رضایت متعهد در خصوص انتقال حق ضروری نیست. بند ۴ ماده ۵:۱۰۴ صراحتاً بیان می‌دارد که جهت واگذاری حقوق، اخذ رضایت و موافقت متعهد قرارداد پایه جز در موارد استثنایی مانند ممنوعیت انتقال، ضروری نبوده و مورد لزوم نیست.

۷. نتیجه‌گیری

۱. هر یک از اشخاص آزادانه می‌توانند کلیه حقوق خود اعم از عینی یا دینی را مشروط بر آنکه شخصی یا قائم به شخص نباشد، به دیگری واگذار کنند. با این توصیف حقوق خواه از حیث ارادی، خواه از حیث غیرارادی، اصولاً قابل انتقال به ثالث بوده و در واقع اصل بر انتقال‌پذیری حقوق است، مگر آنکه خلاف آن بنا بر دلیل قطعی مسلم شود. همچنین در انتقال حقوق برخلاف انتقال قرارداد نیازی به تحصیل رضایت متعهد نیست و جز در موارد استثنایی صحت واگذاری آن منوط به کسب موافقت مدیون و متعهد نخواهد بود.

۲. در اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی و اصول حقوق قراردادهای اروپا و طرح چارچوب مشترک مرجع برخلاف حقوق ایران و انگلیس صرفاً انتقال ارادی حقوق مورد بحث و تحلیل واقع شده و از انتقال غیرارادی حق سخنی به میان نیامده است. از این رو از منظر حقوق ایران و انگلیس، انتقال حق به صورت ارادی ماهیتی قراردادی دارد و واگذاری آن به صورت غیرارادی واجد ماهیت غیرقراردادی است. لیکن از نگاه اسناد بین‌المللی مورد مطالعه، انتقال حقوق صرفاً ماهیت قراردادی دارد و مبتنی بر توافق و تراضی طرفین است.

۳. در حقوق خارجی معمولاً برای انتقال «کل قرارداد» واژه «Assignment» و برای انتقال «اجزای قرارداد» واژه «Transfer» به کار می‌رود. همچنین تمامی نظام‌های حقوقی مورد مطالعه قائل به عدم شکل‌گرایی در انتقال حقوق هستند.

۴. در حقوق ایران همسو با اسناد بین‌المللی مورد مطالعه، قابلیت انتقال حقوق موجود و آتی امری مورد پذیرش بوده و تردیدی در آن وجود ندارد، و لیکن در حقوق انگلیس به عنوان اصل اولیه، صرفاً حقوق موجود واجد وصف قابلیت انتقال بوده و حقوق آتی از این قابلیت محروم است و نمی‌توان آن را واگذار کرد.

۵. در حقوق پولی اصل بر آن است که چنین حقی قابلیت انتقال جزئی را دارد و شخص می‌تواند بخشی از آن را به دیگری واگذار کند، حال آنکه در حقوق غیرپولی اصل بر عدم انتقال جزئی آن است، مگر اینکه حق تجزیه‌پذیر باشد و واگذاری آن به طور چشمگیری منتج به سنگینی بار تعهد متعهد نشود.

منابع

الف) فارسی

۱. اخلاقی، بهروز؛ امام، فرهاد (۱۳۹۳). اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
۲. امامی، سید حسن (۱۳۷۲). حقوق منعی. دوره شش جلدی، تهران: کتابفروشی اسلامییه.

۳. جعفری لنگرودی (۱۳۷۸). مبسوط در ترمینولوژی حقوق. دوره پنج جلدی، تهران: گنج دانش.
۴. شعاریان، ابراهیم (۱۳۹۴). انتقال قرارداد (نظریه عمومی - عقود معین). تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
۵. شعاریان، ابراهیم؛ ترابی، ابراهیم (۱۳۹۱). اصول حقوق قراردادهای اروپا و حقوق ایران. تبریز: فروزش.
۶. _____ (۱۳۹۳). حقوق تعهدات (مطالعه تطبیقی طرح اصلاحی حقوق تعهدات فرانسه با حقوق ایران و اسناد بین‌المللی). تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
۷. عمید، حسن (۱۳۶۹). فرهنگ فارسی عمید. ج ۲ و ۱، تهران: امیرکبیر.
۸. کاتبی، حسینقلی (۱۳۵۲). حقوق مدنی - عقود و تعهدات و الزامات. تهران: مدرسه عالی بازرگانی.
۹. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۰). دوره مقدماتی حقوق مدنی. تهران: شرکت انتشار.
۱۰. _____ (۱۳۷۶). قواعد عمومی قراردادها. ج ۳، تهران: شرکت انتشار.
۱۱. _____ (۱۳۸۱). مقدمه علم حقوق. تهران: شرکت انتشار.
۱۲. _____ (۱۳۹۳). نظریه عمومی تعهدات. تهران: میزان.
۱۳. محقق داماد، سید مصطفی؛ قناتی، جلیلی؛ وحدتی شبیری، حسن؛ عبدی‌پور، ابراهیم (۱۳۹۰). حقوق قراردادها در فقه امامیه. ج ۱، تهران: سمت.
۱۴. مشایخی، همایون (۱۳۴۹). مبانی و اصول حقوقی بیمه. تهران: مؤسسه عالی حسابداری.
۱۵. معین، محمد (۱۳۷۸). فرهنگ فارسی معین. ج ۲ و ۱، تهران: امیرکبیر.

ب) عربی

۱۶. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۳۶۷). حاشیه مکاسب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۷. خوبی، ابوالقاسم (۱۴۲۰ق). مصباح الفقاهه. ج ۲، قم: الفقاهه.
۱۸. سنهوری، عبدالرزاق احمد (۱۹۸۶م). الوسيط فی شرح القانون المدنی الجدید، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۹. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۲۰ق). عروه الوثقی. ج ۱۳، قم: مؤسسه اسلامی.
۲۰. _____ (۱۳۷۸). حاشیه مکاسب. جلد ۱، تهران: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌البيت(ع).
۲۱. عامل زین‌الدین بن علی (شهید ثانی) (۱۴۱۰ق). شرح لمعه. ج ۴، قم: داوری.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۸ق). انوار الفقاهه. ج ۱، قم: مدرسه امام علی ابن ابیطالب (ع).
۲۳. نائینی، میرزا حسن (۱۴۱۸ق). منیه الطالب. ج ۱، قم: نشر اسلامی.

ج) خارجی

24. Beatson J, (1988). *Anson's Law of Contract*, London: Oxford University Press.
25. Bush, Danny (2006). *the Principles of European Contract Law* (part III), London: The Hague: Kluwer Law International.
26. Black H.C., (1983). *Black's Law Dictionary*, U.S.A: West pub Co.
27. Cheshire G.C. Fiffot C.H.S & Furnstone M.P., (1972). *Cheshire and Fiffot's Law of Contract*, London: Butterworths,.
28. Chitty (1982). *Contracts*, London: Sweet & Maxwell.
29. Davies, F.R., (1977). *Contract*, London: Sweet & Maxwell.
30. Dobson P., (1997). *Charlesworth's Business Law*, London: Sweet & Maxwell.
31. James John. S., (1971). *Stroud's Judicial Dictionary*, London: Sweet & Maxwell.
32. Lando. Ole, Clive. Eric, Prum. Andre & Zimmermann. Reinhard (2003). *The Principles of European Contract Law*, Part III, London: Kluwer Law International.

33. Pollock F. & Maitland F.W., (1959). *The History of English Law*, Washington: Lawyers Literary Club.
34. Treitel, G.H., (1989). *An outline of the law of Contract*, London: Butterworths.
35. Treitel, G.H., (2003). *Law of contract*, London: Sweet & Maxwell.
36. Von Bar, Christian, Clive, Eric (2009). *Model Rules of European Private Law*, Munich: Sellier.
37. Von Bar, Christian, Clive, Eric & Schulte, Nolke (2004). *Principles, Definitions and Model Rules of European Contract Law*, Munich: Sellier.